

حضرت دوست قدیم آوارگان جناب مستر ادوارد برون المحترم ملاحظه نمایند

هو الله

یار عزیز مهربان تحریر بلیغ که بتاریخ چهارم مارت سنه ۱۹۰۱ مورّخ بود رسید از حدیقه عنوانش بوی خوش بمشام رسید دماغ جان معطر شد و قلب منور و مشام معبر گشت زیرا مضمون بمعانی وفا مشحون و فحوی دقائق سرّ مکنون شکایت از جنگ و جدال و حرب و قتال در خطّه افریک نموده بودید و بیان تأسّف فرموده بودید که آیا این خصومت اهل غرور بی فاصله و فتور مستمرّ در اعصار و دهور است یا آنکه دلبر دلنشین الفت و محبّت در انجمن عالم روزی جلوه خواهد نمود آنچه از قلم اعلی صادر البتّه ظاهر و باهر خواهد شد ولی هنوز عالم انسانی بتمامه مستعدّ این کامرانی نیست اندک اندک این موهبت آسمانی از افق جان و وجدان طلوع کند و چون این پرتو منیر در اوج رفیع و قطب اثیر بدرخشد ظلمات شدیده زائل گردد و انوار وحدت الهیّه بسیط زمین را احاطه کند طفل رضیع باید سالها در آغوش پدر پرورش یابد تا بسنّ رشد و بلوغ رسد الآن بدایت آن صبح نورانیست اندک اندک پرتوی چون شفق صباح مشهود و محسوس میشود امیدواریم که بعون و عنایت الهی و فضل و موهبت غیر متناهی آگاهی کما هی حاصل گردد و میمنت و مبارکی صلح و صلاح و فوز و فلاح و دوستی و آشتی ظاهر و واضح شود هرچند بحسب قرون اولی و تجربه قرون وسطی و وقوعات قرن اخیر این قضیه امر عسیر بلکه ممتنع التّأثیر مینماید اما چه بسیار امور که در ایّام سلف ممتنع و معسور ولی حال آسان و میسور بهمچنین این موهبت که آسایش جهان آفرینش است امیدواریم که شاهد انجمن گردد و روش و پرورش و آرایش بنی آدم شود

ای یار مهربان خصومت اگر از هر طرف باشد وقوعش غریب و عجیب نه ولی با وجود عدم مقاومت و نهایت ملاطفت بالعکس از طرف مدّعیان مداومت در مخاصمت این بسیار غریب است و بعید مثلاً ملاحظه فرمائید که حضرت روح الله روح الوجود له الفداء و یا خود سرمستان صهای او حقیقت محبّت و ملاطفت و وحدت و الفت را تمثال مجسم و مثال مشخص بودند با وجود این اسرائیل آن شخص جلیل را عدوّ بی مثیل شمرد و مرکز بغض و عدوان و هادم بنیان گفت هدف سهم و سنان نمود و فریاد الأمان برآورد آن نور هدی را ظلمت دهما دانست و آن میر وفا را مار هائل جفا شمرد و الی الآن زبان تقبیح بحضرت مسیح گشایند و با منظری قبیح آن وجه صبیح ملیح را مسیح نامند ولی در بازار جوهریان آن گوهر تابان را جلوه لعل بدخشان است و در نظر اهل بصیرت آن نیر حقیقت را نمایش مهر رخشان عاقبت غوغا و ضوضا بگذشت و غبار مفتریات بنشست حقیقت عیان شد و مدّعیان رسوای عالمیان اساس تعالیم الهی مرصوص شد و صلاح و فوز و فلاح و محبّت و سلام منصوص گشت جهان گلشن الهی شد و کیهان مرکز انجمن رحمانی اقوام و قبائل متخاصمه ملل متحابّه گشت و شعوب و طوائف متباعدّه امم متقاربه بلکه متعانقه گردید تا آنکه فضائل و خصائل روحانیّه حقیقت انسانیّه را تزیین کرد و تعالیم و نصائح الهیّه جبارّه خونخوار را غمخوار بلکه سرور ابرار نمود مقصود اینست که قوم جهول ابن بتول را مصلوب نمودند و مبعوض و مغضوب شمردند با وجود این آن حضرت ربّ اهد قومی انّهم لا یعلمون فرمود معذک زبان بشکایت گشودند و صدهزار روایت نمودند زیرا در حقّ مسیح اراجیفی در کتب تلموذ مرموز که سزاوار درنده جهانسوز این است غریب و عجیب بر من مسکین جفا دارند ظنّ

که وفا را شرم می آید ز من

پس باید که محرومان حریم حکمت رحمان و روحانیان بزم محبت یزدان در عبودیت آستان حقیقت بکوشند و غمخوار و مهربان با جهانیان باشند هر زخمی را مرهم گردند و هر دردی را درمان شوند و هر خائفی را ملجأ امن و امان و بروایت و شکایت و حکایت مدعیان محزون و دلخون نگردند زیرا الحمد لله مانند آن جناب منصفان را بصیرتی و دانایان را در تحرّی حقیقت استعداد و کفایتی البته حرارت آتش حقد و حسد را احساس نمایند و لطافت نسیم جانبخش گلشن وفا را ادراک کنند و گوش بعربده و فریاد اهل جفا ندهند متینند و رزین و پر صبرند و تمکین و عاقبت حقیقت البته مشهود اولی الأبصار گردد جغدها بر باز استم میکنند

پر و بالش بی گناهی میکنند

جرم او اینست کو باز است و بس

غیر خوبی جرم یوسف چیست پس

از تأسف آن جناب در محاربات حاضره بسیار متأثر شدم فی الحقیقه اهل حمیت را سبب حسرت است و انسان را مورث احزان بی پایان امید از فضل ربّ ودود چنانست که عاقبت محمود گردد و سهم و سنان بامن و امان تبدیل شود و نائره حرب و ضرب ببارقه حبّ و فرح و طرب مبدل گردد

عباس

۸ نیشان سنه ۱۹۰۱